

چشم انداز مذاکرات هسته ای و تحولات سیاسی در ایران

گفتگوی تلویزیون نوروز با مهرداد درویش پور و حسن شریعتمداری

[فیلم این گفتگو را ببینید](#)

قطعه ای از شیدائی و جنون جمعی برآمده از دخمه تاریخ!

نقش مداحان در حفظ نظام و بازتولید قدرت
تقی روزه

بطور کلی وظیفه مداحان را می توان بازتولید مذهب در واپسگراترین شکل و روایت خود و تقویت روح کرنش و تسلیم و "ملت سازی" از طراز "امت" و سیاهی لشکر آماده به خدمت برای نظام دانست. تنها درازاء چنین خدماتی، عنایت های ویژه خامنه ای و نهادهای رسانه های نظام به این نوع خوش خدمتی ها قابل فهم است.

هفت تیرکشی مداح معروف نظام و بیت رهبری یک باردیگر نقش و عمل کرد این قشر در نظام جمهوری اسلامی را در معرض دید و قضاوت افکار عمومی قرار داده است. بطور کلی شغل مداحی از دیرباز وجود داشته است، اما در جمهوری اسلامی پوست اندازی کرده و ویژگی های تازه ای پیدا کرده است. با ادغام مذهب و دولت و تبدیل شدن مذهب به ابزاری در خدمت قدرت و مکنت و حفظ و بازتولید آن، کارکرد مداحی هم در تناسب با آن دستخوش تغییر و تحول اساسی شده است. بطور کلی مداحان بخشی از شبکه وابسته به قدرت را تشکیل می دهند که یک سرش مستقیماً به بیت رهبری وصل بوده و از آن رهنمود و خط می گیرد، یک سرش به نیروهای چون بسیج و سپاه و سایر ارگانهای امنیتی وصل است و بالأخره سرسومش به جامعه و بطور خاص به بدنه و پایگاه اجتماعی

حاکمیت متصل است. حمایت این ارگانها از آنها و داشتن مجوز حمل سلاح و برگزاری مراسم نوحه خانی و پشתיبانی و پوشش سراسری دادن به آن توسط صدا و سیما بخوبی جایگاه و کارکرد و اهمیت این جماعت را برای رژیم و نهادهای امنیتی آن روشن می سازد. مداحان درعین داشتن درآمدهای کلان از طریق حرفه نوحه خوانی و بهره بردن از رانت وابسته گی و سرسپردگی به کانون قدرت، دستی هم در حوزه های اقتصادی و تجارت و داد و ستد دارند و همین عوامل از آنها شخصیت هائی پول پرست و فاسد و چندچهره ساخته است. نقش مداحان در برکشیدن احمدی نژاد که کاندیدرهبری بود، و هم چنین چپ افتادن با او وقتی که با ولی فقیه زاویه پیدا کرد، نشاندهنده نقش این حضرات در کشاکش قدرت و این که به کدام قبله نمازمی گذارند، می باشد. هدف و وظیفه اصلی این جماعت، اشاعه خرافات مذهبی بویژه درمیان جوانان و نسل جدید و در کانون آن نهادی ساختن انقیاد و تبعیت بی قید و شرط آن ها از صاحبان قدرت و کسانی که مظهر و متولی دین دولتی بشمارمی روند. آنها دراصل مداح قدرت و خلیفه زمان هستند و مداهی اهل بیت هم وسیله ای است درخدمت آن. برای جذب جوانان و نسل های جدید به خرافات مذهبی و کیش انقیاد، از هیچ تحریف و آب قاطی کردن و افسانه بافی هم گریزان نیستند. گاهی آش چنان شورمی شود که حتی خامنه ای با وجود آن که خود در اساس مشوق آنهاست، ناچارمی شود نسبت به استفاده از روایت های کاذب و نادرست به آنها برای باصطلاح گرفتن اشک از مردم به هرقیمت، هشداربدهد. آنها برای رسیدن به مقصود خود حتی از کپیه برداری و بکارگیری آهنگ های خوانندگان معروف و استراق آنها ابائی ندارند و هم چون قالبی برای محتوای مورد نظرخود از آن سودمی برند. استفاده از آهنگ معروف هایده توسط سعید حدادیان* نمونه برجسته ای از این نوع شکردها است. وظیفه مداح در اصل نه رله کردن رویدادهای تاریخی آن گونه که بوده است، بلکه شکل دادن به آنها و استفاده از آنها آن گونه که می خواهند و مفید می دانند هست. آنها در حین اجراهای خود، با هزاران نیرنگ و شگرد اساسا روح انقیاد و سرسپردگی و کشتن روح آزادگی و استقلال رأی را هدف می گیرند. در قالب تکرارریتیم ها و شعارهای بی محتوایی که به جماعت داده می شود، و حتی تا سرحد تنبیه و مضروب کردن خود و بدست خود، هیچ نیست جز تهی کردن انسان ها از منش انسانی خود یعنی اندیشیدن و نقدکردن و تصمیم گرفتن، و دریک کلام تبدیل کردن آدمیان به اشیاء و موجودات مقلد و سرسپرده و ازخودبیگانه ای که هردستوری که از بالا و از آقا و یا نزدیکان آقا به آنها برسد حاضربه هرکارو جنایتی می شوند. درحقیقت بسیج و سپاه و نهادهای سرکوب و چماقداران از میان این جماعت به جذب نیرو می پردازند.

نگاهی* به یکی از مراسم مداح هفت تیرکش که در آن وی جنون و فریب و خشونت را باهم ترکیب کرده و باوج می رساند و به کشیدن موی فرزند خود و پاره کردن لباس های وی می پردازد، برآستی تکان دهنده و انزجارآور است.* قطعه و برش نمادینی است از فراخوان رسوبات کهن و بیرون آوردن آن چه از مردگان در گور دخمه ها و زیرزمین های تاریخی دفن شده اند. صحنه ای که در آن بازیگر و تماشاچی به هم می آمیزند و در هم می شوند و یکی می گردند، و به جنون جمعی فرامی می رویند. خامنه ای وظیفه اصلی مداح را تحریک و انگیزش عواطف، می نامد و همین گورکنی و بیرون کشیدن استخوانها از دخمگان، به یمن اقتدار و امکانات یک دولت مذهبی و نابهنگام و برآمده از متن قرون جلوه سراسری یافته و تکرار تراژدی-کمیک را ممکن می سازد. در ورای این همذات سازی و همذات پنداری سازمان یافته، لشکریان تازه ای از انقیاد و جهل برای سوخت رسانی و مانا ساختن قدرت صید و شکار می گردند.

بطور کلی وظیفه مداحان را می توان بازتولید مذهب در واپسگراترین شکل و روایت خود و تقویت روح کرنش و تسلیم و "ملت سازی" از طراز "امت" و سیاهی لشکر آماده به خدمت برای نظام دانست. تنها درازاء چنین خدماتی، عنایت های ویژه خامنه ای و نهادهای رسانه های نظام به این نوع خوش خدمتی ها قابل فهم است.

۰۵-۰۱-۲۰۱۴

قطعه ای از شیدائی و جنون جمعی:

<http://www.youtube.com/watch?v=Jhy1hFke6hE> -*

اندرمعنای مصادره کردن آهنگ معروف هایده توسط مداح معروف

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۰/۰۹/blog-post_۲۲.html -*

ما نیفست حزب سبز بلژیک

برگردان انور میرستاری، عضو حزب اکولو

ما باید قدرت اقتصادی و مالی بازار و سرمایه را به نفع قدرت دموکراتیک شهروندان برای یک توزیع عادلانه و پایدار دارایی ها و

یک انتخاب مستقل در راستای اقتصاد و جامعه، شديدا کاهش دهيم.

□□□□□□ □□□□□□

[illegible]

شالوده حزب سبزهای بلژیک – اکولو – ECOLO

پیشگفتار:

در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۳، حزب سبزهای فرانسه زبان بلژیک به نام حزب اکولو-Ecolo- در نشست همگانی خود در بروکسل، یک برنامه سیاسی، به نام «مانیفست سیاسی اکولو برای رسیدن به جامعه زیستگاهی» را به تصویب رسانید.

این مانیفست، بنا بر بخش دوم بند ۴ اساسنامه و با حفظ اصول بنیادین جنبش اکولو، جا یگزین نوشتار پیشین بنیادگذارانش می شود.

فرایند مشارکت همه اعضا که به تصویب مانیفست انجامید، شش ماه به درازا کشید. نخستین نوشته که به وسیله دبیرخانه فدرال تهیه شده بود، در مناطق گوناگون، در شورای فدراسیون (پارلمان داخلی حزب سبز بلژیک - م)، در تمام کمیسیون ها، همچنین در کمیسیون اکولوژی جوان (شاخه جوانان حزب سبز بلژیک - م) و نیز با گروهی از شهروندان دارنده رای، گفت و شنود شد. پس از آن، یک "کمیته ویژه" از سوی شورای فدراسیون برگزیده شد تا اصلاحات انجام شده توسط اعضا را در متن وارد کند. سرانجام، قبل از پذیرفتن متن نهایی در مجمع عمومی، در باره اصلاحات وارده توسط اعضا، در این نشست گفتگو، بررسی و رای گیری صورت گرفت.

این فرایند بی سابقه، امکان شرکت صدها تن از اعضای حزب را در هر یک از مراحل آن تا تصویب نهایی در مجمع عمومی، فراهم ساخت.

فهرست مندرجات

۱. ما زیستگرایان...

۱. ۱. ما شهروندان، زن و مرد، به عدالت اجتماعی و زیستمانی
یا پندیم.

۲ . ۱ . ما می خواهیم در سده کنونی، در مسیر دیگری گام نهیم.

۲ . هویت ما

۱ . ۲ . دنیای زیستگاهی در برابر دنیای گنگ و مبهم مصرف گرایی زائیده می شود،

۲ . ۲ . حزب سبز Ecolo را شهروندان در سال ۱۹۸۰ تاسیس کردند،

۳ . ۲ . روز به روز تفاهم و همفکری در بین اعضا، رو به افزایش است،

۴ . ۲ . گشایش یک دورنمای پسا - سرمایه داری در برابر اتحاد محافظه کاری و تولیدگرایی،

۵ . ۲ . گسترش توان رهایی کننده فناوری ارتباطات در خدمت برنامه های زیستگاهی.

۳ . دستورالعمل های ما برای اقدام

۱ . ۳ . ما مسئول آینده سیاره زمین و نوع بشری می باشیم،

۲ . ۳ . یک زمین سرسبز، یک جهان پر از داد، یک جامعه برابر،

۳ . ۳ . همبستگی و همزیستی روزانه در خدمت زندگی بهتر همگانی،

۴ . ۳ . مشارکت، شور و گفتگو برای ساختن جامعه،

۵ . ۳ . یک جامعه با برابری بین زنان و مردان،

۶ . ۳ . توزیع بهتر و اخلاقی قدرت،

۷ . ۳ . یک فرهنگ صلح و عدم خشونت،

۸ . ۳ . یک فرهنگ احترام گذاری و رواداری.

۴ . پروژه ما برای این سده

۱ . ۴ . یک جامعه منسجم و فراگیر:

- استقلال فردی،

- تحکم همبستگی و تقویت تامین اجتماعی،

- ساخت یک جهان متحد.

۲ . ۴ . گذار به یک جامعه رهایی بخش و مشارکتی:

- انتقال مسئولیت پذیری در برابر جامعه و سیاره زمین به نسل بعدی،

- باز آفرینی جامعه به وسیله فرهنگ ها و هنر ها،

- اجازه گفتگو و تصمیم گیری های دسته جمعی از راه دموکراسی مشارکتی،

- دموکراسی مشارکتی در گزینه های فن آوری،
- باید تندرستی تمام بخش های زندگی در جامعه را بسیج کند،
- در نظر گرفتن ارزش زمانی به عنوان یک منبع اساسی،
- پیش به سوی یک جامعه با تبادل فرهنگی.

۳ . ۴ . یک زیستمان پاک برای همگان و بر پایه احترام به طبیعت:

- زیستمان به عنوان یک حد و مرز،
- زیستمان به عنوان یک چارچوب زندگی.

۴ . ۴ . انتقال پر قدرت برای بالا بردن چالش های چندگانه.

۵ . ۴ . یک اقتصاد در خدمت جامعه:

- یک اقتصاد چندگانه،
- یک اقتصاد در حال سیال،
- یک کشاورزی با بازنگری محلی و هدف غذا رسانی،
- شیوه مالی محلی،
- تنظیم بازار.

۶ . ۴ . فدرالیسم مدرن و جهانشمولی بلژیکی و اروپایی:

- نوسازی سیستم فدرال بلژیک با Groen (حزب سبز بلژیک، در ناحیه
فلامان - م) ،
- پای بندی به راه گذار زیستگاهی اروپایی.

۵ بسیج هوش جمعی

- ۱ . ۵ . اکولو، حزب عقاید و آرا و برنامه های گوناگون است.
- ۲ . ۵ . اکولو، حزبی که موتور گفتمان ها، نوآوری ها و باز شناخت
ها است.

۶ . تغییر نیز سیاسی خواهد بود

۷ . برای گذار به یک جامعه زیستگاهی

~~~~~

۱ - ما ، زیستگرایان...

۱ . ۱ . ما شهروندان، زن و مرد، به دادگری همگانی و زیستمانی

## پایبند هستیم.

ما می خواهیم سده کنونی را به اندازه یک گام دگرگون سازیم. ما شهروندان، زن و مرد جهان، تمام وقت خود را در کمون های ما، در مناطق ما، در کشور ما، در اروپا و در جهان صرف می کنیم. ما می خواهیم جهانی پر از داد و رهایی برای امروز و فردای همه زنان و مردان بسازیم.

ما می خواهیم افراد بشر که ساکنان سیاره زمین هستند، به عنوان ثروت اصلی جوامع به حساب بیایند.

ما به وابستگی متقابل خود به مردم جهان و به اکوسیستم های طبیعی آگاهیم. ما

می خواهیم به نسل های آینده، یک سیاره قابل زیستی را به ارث بگذاریم.

برای ما، عدالت اجتماعی و عدالت زیستگاهی از هم جدایی ناپذیرند. تحقق آن ها نیاز به مشارکت فعال بیشترین تعداد و گسترش همه گیر همبستگی دارد: نهادینگی و یا خود جوشی، هم اکنون، در اینجا و در جاهای دیگر، امروز و فردا.

## ۲ . ۱ . ما می خواهیم در سده کنونی در مسیر دیگری گام نهیم.

بشریت بر سر یکی از دو راهی های خود قرار دارد. از بحران های متعددی گذر کرده است: زیستگاهی، اقتصادی، مالی و اجتماعی. این بحران ها به هم پیوسته اند و جمعیت ها، از جمله در بلژیک، در زندگی روزمره خود از آن ها زجر می کشند. آن ها به افزایش عدم قطعیت و نا امنی که افراد را تضعیف و شکننده می کنند و حتی یکپارچگی و یگانگی جوامع ما را از هم می پاشند، کمک می کنند.

مشکلات راه هر چه که باشند، تعداد ما برای تصور و پیاده کردن راه حل های جدیدی که قرن کنونی بتواند حامل عدالت و رهایی باشد، بیشتر و بیشتر می شود.

در هر جایی از بلژیک و اروپا که ما به همراه حزب سبزه های همتای خودمان گرون، ( حزب سبزه های فلامان در بلژیک - م ) و سبزه های اروپا دست به اقدامی می زنیم،

می خواهیم به ساخت و ساز جامعه ای شتاب بخشیم که پایه های بنیانش بر احترام به نسل های آینده، یک رابطه متعادل با طبیعت و بر

مبنای برابری زنان و مردان، خلاقیت، همیاری و همکاری استوار باشد و نه از روی استثمار منابع انسانی و طبیعی و رقابت به هر قیمت باشد.

ما زیستگرایان می خواهیم جنبش مبارزه با انواع امتیازات، برتری جویی ها، استثمار و جهالت را تعمیق دهیم، حرکتی که بیش از دو قرن است ارزش های چپ در آن ریشه دوانیده اند.

جهان در حال تغییر دائمی است. امروز، ما در کنار مردان و زنانی کار می کنیم که در پرتو تغییر و تحول جهانی شدن، حوادث ناشی از نئولیبرالیسم و بن بست تولیدگرایی بی رویه، این جنبش ها را باز تفسیر می کنند و در راه تحولاتی با بار مثبت، پر معنا و توام با همبستگی گام بر می دارند.

## ۲. هویت ما

### ۱. ۲. زایش زیستگرایی در برابر توهم تولیدگرایی

از آغاز دوران مدرن، بسیاری از آموزه های اقتصادی و سیاسی می پنداشتند که رشد نامحدود تولید در همه جا قادر به افزایش آسایش و جلوگیری از درگیری ها است. زیستگرایان بر این باورند که در جهانی با منابع محدود، چنین پنداری نمی تواند پایه یک سیاست مناسب و منطقی باشد.

از نیمه دوم قرن بیستم، زنان و مردان به مخالفت با مصرف بی رویه میراث و گنجینه های طبیعی برخاسته اند و کار بیش از اندازه در دل تولیدگرایی را محکوم می کنند. آنان با دیکتاتوری جامعه مصرف کننده و متحدالشکل ساختن مدل های فرهنگی و اقتصادی در مبارزه اند.

آن ها با کمک دانشمندان، مسائل مربوط به علوم، فن آوری ها و محدودیت های سیاره زمین را در راس بحث های سیاسی خود قرار داده اند.

این زنان و مردان از پیشگامان زیستگاهی – سیاسی بوده اند.

ابعاد جهانی زیستگاهی سیاسی، نظرات هواداران جهان سوم، فمینیست ها، فعالان اتحادیه های کارگری، صلح طلبان، ضد نژادپرستان، فعالان راه و روش « راه دیگر را باید در سیاست برگزید و چاره دیگری باید اندیشید» را به خود جلب کرده اند.

۲ . ۲ . در سال ۱۹۸۰، تعدادی از شهروندان، حزب اکولو را تاسیس کردند.

بیش از سی سال است که هزاران مبارز زن و مرد، صدها نماینده برگزیده مردم در شهرداری ها و انجمن های محلی، پارلمان ها و دولت ها تلاش و مبارزه می کنند. آنان هم چنین در انجمن ها، گروه های فشار، شرکت ها و محل های کسب و کار، کمیته محلات درگیرند و در زندگی روزانه خود، به راهی که می اندیشند، ادامه دهند. آنان کیفیت زیستمانی و تقویت دموکراسی را در دستور کار سیاسی خود به پیش می برند. چه در اقلیت و مخالف با دولت باشند و چه در دولت شرکت کنند، مسائل زیستمانی و عدالت اجتماعی از اولویت های آن ها است.

۳ . ۲ . دیدگاه ها به طور فزاینده ای به هم نزدیک می شوند.

دیدگاه ها و مسائلی که به وسیله زیستگرایان در سال های ۱۹۷۰ مطرح بودند، از این به بعد، خیلی بیشتر مورد توافق هستند.

گرم شدن کره زمین و اختلالات ناشی از آن، کاهش سوخت های فسیلی و منابع طبیعی دیگر، قابل لمس تر می شوند (دسترسی به آب پاک، شورش های گرسنگی، مهاجرت و آب و هوا ...). تاثیر آلودگی ها بر روی سلامتی و زیستمان آشکار و مسلم می شود.

اقتصاد جهانی می شود و صنایع جا به جا می گردند. افزایش نرخ بیکاری نهادینه

می گردد. نابرابری های اجتماعی - اقتصادی رشد و کیفیت زندگی کاهش می یابد، ریتم ها و آهنگ ها از نظم و نظام خود در می آیند.

۴ . ۲ . گشایش یک دیدگاه پسا - سرمایه داری در برابر ائتلاف محافظه کاری و تولیدگرایی.

گرچه بیشتر مردم به این بن بست ها برخورد کرده و آن ها را تائید می کنند، اما با این وجود بسیاری از کسان، همچنان به همان راه ها ادامه می دهند و یا حتی آن ها را تقویت هم می کنند.

احزاب و نیروهای اقتصادی که آن را اعمال می کنند، از هر قماش پیوند نئولیبرالیسم و تولیدگرایی که باشند، بشریت را به سوی بحران های شدیدتر سوق می دهند.

حقوق بگیران تنها قربانیان نخستین نیستند، بلکه دسته های دیگری

از جمعیت فعال هم هستند.

با تبدیل همه چیز به کالا، با از بین بردن خدمات عمومی، با خصوصی سازی دارایی های عمومی، این اتحاد بین نئولیبرالیسم و تولید گرایی همیشه خود را به عنوان تنها راه چاره ممکن جا می زند. این روش کاملاً ضد دموکراتیک است و به مفهوم آزادی آسیب می رساند. مانع از آن می شود تا بتوانیم افسار زندگی خودمان را به دست گیریم و بتوانیم وقتی برای خود و دیگران داشته باشیم.

در یک جهان با منابع محدود که تا کنون بشریت هرگز تا به این حد ثروت تولید نکرده بود و هرگز این چنین توزیع ناعادلانه صورت نگرفته بود، تنها گزینه قابل دوام و همبستگی که به همه اجازه می دهد تا یک زندگی مرفه، با شکوه و پیشرفته داشته باشند، برون رفت از سیستمی است که هدفش در آوردن پول برای پول می باشد و کره زمین را نابود می کند و شکاف های نابرابری ها را ژرف تر می سازد. این خطر وجود دارد که پس از مدتی سیستم مزبور به شیوه ضد دموکراتیک، خشونت آمیز و با هرج و مرج از هم فرو بپاشد.

ما باید قدرت اقتصادی و مالی بازار و سرمایه را به نفع قدرت دموکراتیک شهروندان برای یک توزیع عادلانه و پایدار دارایی ها و یک انتخاب مستقل در راستای اقتصاد و جامعه، شدیداً کاهش دهیم.

## **۵ . ۲ . گسترش توان رها کننده فناوری ارتباطات در خدمت برنامه های زیستگاهی**

گسترش وسایل ارتباطات به تندی ستارگان به پیش می رود و بهره برداری آن ها از سال های ۱۹۹۰ جامعه ما را از این رو به آن رو کرده است.

فناوری های ارتباطاتی گنجایش بالا بردن امکانات مشارکت مردم در سیاست و کار های بشر دوستانه را با ترویج و پشتیبانی توانمندی های همکاری جویانه و کاهش نابرابری ها در همه مقولات دارند.

ما بدون اینکه ساده لوح یا بدبین باشیم، می خواهیم به استفاده از این ابزارهای فناوری برای کمک به پروژه زیستگاهی، به ویژه برای تقویت آزادی های فردی، گسترش فضای استقلال فردی و دانش برای همه، ادامه دهیم.

# به آینده ایران بیندیشیم!



نوشته‌ای از  
رضا مرزبان  
با گرامیداشت یاد او

## بخش نخست

آیا آزادی و استقلالی که مردم ایران می‌خواستند، آپارتاید مذهبی و سلب حقوق "شهروندی" از تمام ایرانیانی بود که يك قرن با حکومت شرع و ادعای قیمومت آخوند فاصله پیدا کرده بودند بی آنکه به حرمت معتقدات دینی‌شان خدشه وارد شود؟

ما، ایرانی هستیم. به هردلیل که در بیرون ازمرزهای ایران زندگی می‌کنیم، با رشته‌هایی آشکار و پنهان، به ایران پیوند خورده ایم. ریشه‌ها ما در آن سرزمین است؛ هویت ما ایرانی است و خوب و بد زندگی را در ایران تجربه کرده ایم. سرنوشت ما به این نام گره خورده است. با هر آرمان و بینش که داریم، نمی‌توانیم به ایران نیندیشیم. به گرداب حادثه‌یی که ایران دچار آن است و به امروز و فردای ایران. نمی‌توانیم به آینده ایران اندیشه نکنیم. و می‌دانیم هیچ ایرانی بیرون از مرزهای ایران، کم‌تر از آنها که در ایران زندگی می‌کنند و دراندیشه امروز و فردای ایران و امروز و فردای خود و فرزندان خود هستند، به آینده ایران اندیشه نمی‌کند.

اما، این اندیشه‌ها هرچه هست، و هر آرمان را پیش رو دارد، در بستر واقعیات جاری نشده است. به دلیل دوری از ایران، و به دلیل هزار مشکل آفرینی قدرت، نگاه‌ها، زبان‌ها و گوش‌ها از آنچه درایران و بر ایران می‌گذرد، دور مانده است؛ ما از بیرون، تماشاگر حریق هستیم که در ایران زبانه می‌کشد. و آگاهی‌های ما از آنچه حریق با ایران می‌کند، اندک است. واکنش‌های ما هم با گذشت زمان، تناسب خود را با بزرگی فاجعه از دست داده است.

سی سال پس از "انقلاب"، هنوز "دادگاه‌های انقلاب"، بر زندگی روزانه مردم، حکومت می‌کند و جای ارتش ملی، "سپاه انقلاب" بر

کشور سایه گسترده است . کسی از خود نمی پرسد معنای انقلاب چیست؛ و اگر در کشور انقلابی شد برای شکستن قدرت مصلط و دشمن آزادی بود و با ارادهء مردم پا گرفت و شعار آن، آزادی و استقلال ایران بود که حکومت دست نشاندهء شاه سفرهء خود را روی مزار هردو گسترده بود. با سقوط رژیم شاه، مردم بودند که باید از انقلاب پاسداری می کردند. و پرچم استقلال و آزادی را بر می افراشتند. این دستگاه ترور و سرکوب، "سپاه انقلاب — آن هم اسلامی! — " چه نسبتی با انقلاب مردم برای آزادی و استقلال ملی دارد؟ دست آورد های انقلاب مشروطه، که با بیداری ملی، در برابر هجوم استعمار در ایران به بار نشسته بود، کجا رفت؟ حکومت قانون، چه رابطه با "آپارتاید مذهبی" و فتوای آخوند دارد؟ حقوق اکتسابی تدریجی زنان، طی صد سال ، چگونه با يك يورش ارتجاعی، پایمال شد و امروز، زنان و دختران ایرانی را برای مطالبهء آرام و گام به گام حقوق غارت شده شان، به شکنجه گاه ها و زندان های "دادگاه های انقلاب" می فرستند ؟ حقوق کار و قوانین آن را که دست آورد صدسالهء مبارزات کارگران ایران بود، در کدام چالهء آخوندی دفن کرده اند که امروز کارگران محروم از قانون و از مزد کارشان را به جرم اقدام مسالمت آمیز تأسیس اتحادیه صنفی، یا مطالبهء مزد عقب افتاده، با باتون و سرنیزه روانهء زندان و دادگاه انقلاب می کنند؟

مگر همین دانشگاه ها و مدارس عالی ایران نبود که سال ها پایگاه مبارزه با دیکتاتوری و وابستگی رژیم شاه شد و چندان پا فشرد، تا مردم کشور را برای باز گرداندن آزادی و استقلال کشور، برانگیخت، و استاد و دانشجو، با هم به مبارزهء ملی، نیرو دادند؟ آیا پاداش آنها اجرای نا موزون و تبه کارانهء "انقلاب فرهنگی نوع اسلامی" بود؟ و این که "فیضیه قم" دانشگاه را زیر یوغ خود بکشد، و دانش را در رکاب قال و مقال اخلاق شیخ کلینی و ابن بابویه، به خدمت وادارد؟ چرا باید آخوند، حاکم و ناظر دانشگاه باشد؟

آیا آزادی و استقلالی که مردم ایران می خواستند، آپارتاید مذهبی و سلب حقوق "شهروندی" از تمام ایرانیانی بود که يك قرن با حکومت شرع و ادعای قیمومت آخوند فاصله پیدا کرده بودند بی آنکه به حرمت معتقدات دینی شان خدشه وارد شود؟ آیا مردم ایران، امروز بیشتر مسلمان هستند که نظام، در مقام مجری امر و نهی خداوند ، سپاهی و بسیجی و روضه خوان و مسأله گو و مجریان گوناگون حد شرعی را بر زندگی آنها مصلط کرده، یا آن روز که بی دغدغهء دردسر و مزاحمت این همه آمر و حاکم، دین می ورزیدند و به آیین خود پای بند

بودند؟

معیار آزادی در يك جامعه آزاد چیست؟ آیا می شود در اجتماعی که مردم را بر بنیاد عقیده دینی شان ازهم و ازحقوق فردی و اجتماعی شان جدا کرده اند ، از آزادی سخن گفت؟ آیا با وجود تفتیش عقیده ، می توان از آزادی دم زد؟ آیا با وجود مقامی به نام "رهبر" و "ولی فقیه" در رأس قانون اساسی، که قدرتی در حد خلافت و ریاست دینی دارد، و تمام نهادهای حکومت، منصوب و مجری اراده اوست، نظام جمهوری پدید می آید؟ آیا پارلمانی که اعضای آن با دخالت مستقیم "شورای نگهبان" دست چین می شوند و مردم "مکلف شرعی" هستند که نام این دست چین شده ها را در صندوق های انتخابات بریزند، می تواند نماینده اراده مردم باشد؟ و آیا قوانینی که این پارلمان تصویب می کند، با وجود نظارت فقهی و حک و اصلاح آنها از طرف همان شورا، مصوبات متکی به اراده ملی است؟

بحث ها بسیار است، اما باید يك به يك به آنها پرداخت. امروز این اندازه کافی است که بیندیشیم : سی سال پیش که در آشفتگی های سیاسی - اجتماعی پیوسته به انقلاب، پایه این رژیم گذاشته شد، چگونه بحث جا نیفتاده "ولایت فقیه" که حتی رابطه استواری با مذهب نداشت، و در خور يك جامعه بدوی و قبیله یی بود، دیرك نظام مذهبی شد که جای مجلس مؤسسان، در جمع مشتی فقیه و ملای حوزه های آموزش دینی وضع گردید. و نام "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" به آن دادند. (بحث ازاین به اصطلاح "قانون اساسی" هم فرصتی دیگر می طلبد) و سپاه پاسداران و دادگاه های انقلاب را هم به حفاظت آن گماشتند.

حمله هدایت شده عراق به ایران، که رهبر وقت، آن را "رحمت" نامید ، هشت سال فرصت فراهم ساخت تا نظام آپارتاید ولایتی، جانشین نظام سلطنت شود و برای حراست از خود، سپاه و دادگاه "انقلاب اسلامی" بسازد و جای گزین ارتش ملی و دادگستری ایران کند. و رودر روی مردم قراردهد؛ گرنه انقلاب، را مردم حراست می کردند. و به جلادانی نظیر "خلخالی" و "ملاحسنی" و "لاجوردی" هم نیاز نبود.

جایی این کا بوس هراسناك باید پایان پذیرد.

به پایان پذیرفتن آن کمربندیم، و با هم به ایران آینده بیندیشیم!

# دخالت‌گری و سازمان‌دهی. سیاست. آینده پیشین.

اَلَن بَدیو  
ترجمه و مقدمه از شیدان وثیق

امروز بیش از همه باید از خود پرسش کرد: چیست آن سیاستِ رادیکال که به ریشه و بُن می‌رود، مدیریتِ ضرورت را رد می‌کند، به فرجام‌ها می‌اندیشد، عدالت و برابری را پاس می‌دارد و به کار می‌برد، مسئولیت خود را در زمان صلح بر دوش می‌گیرد و در انتظار پوچ رسیدن فاجعه به سر نمی‌برد؟

## مقدمه

بسیاری که امروزه خود را چپِ رهایی‌خواه و کمونیستِ غیر سنتی می‌دانند به گونه‌ای با نظریه‌های فیلسوف نام‌دار و معاصر فرانسوی با شهرتی بین‌المللی، اَلَن بَدیو، با نظریه پرداز «هستی و رخداد» (۱)، «فرضیه کمونیسم» (۲) و غیره آشنایی پیدا کرده‌اند. آثار فراوان او طی چهار سال گذشته، به ویژه در گستره‌ی فلسفه و سیاستِ رهایی (۳) به اکثر زبان‌های مختلف جهان و از جمله انگلیسی، اسپانیایی، ایتالیایی، عربی، ترکی، آلمانی، ژاپنی و غیره انتشار یافته‌اند.

به همت مترجمان، روشنفکران و کنشگران نو اندیش ایرانی در داخل کشور، بخشی نه کوچک از کارهای بدیو اکنون به زبان فارسی برگردانده شده و مورد توجه جوانان چپ رادیکال غیر سنتی ایران قرار گرفته است. با این که این ترجمه‌ها به طور غالب نه از زبان اصلی نویسنده بلکه از انگلیسی انجام گرفته‌اند و در نتیجه می‌توانند خالی از اشکال نباشند، اما باید آن‌ها را ارج نهاد. باید، در شرایط سختی که حاکم بر ایران است، از تلاش پیگیر روشنفکران و فعالان داخل کشور در شناسایی نظریه‌های بدیو به فارسی زبانان قدردانی کرد.

امروزه مطالعه نظریه های بدیو و تامل بر آن ها، به ویژه در زمینه ی فلسفه و اندیشه سیاسی، چون بدیو در عین حال ریاضی دان، نمایش نامه نویس و رُمان نویس نیز هست، برای ما که در خارج از کشور در تکاپوی ایجاد چپی دیگر برای ایران هستیم و از مدتی پیش با کوشش سه سازمان و برخی از کنشگران چپ، فرایند شکل دهی تشکل بزرگ چپ یا وحدت آن را آغاز کرده ایم و در نوامبر سال گذشته کنفرانس کدام سوسیالیسم، کدام چپ و کدام شکل سازماندهی را برگزار کردیم، دارای اهمیتی به سزااست. این مطالعه و تامل بر اندیشه بدیو اما البته و ناگفته روشن است، بسانی که او خود نسبت به مارکسیسم انجام می دهد، تنها می تواند مطالعه و تاملی آگاهانه یعنی انتقادی و غیر جزمی باشد. بدیو افق هایی جدید، تئوریک و عملی، در گسست از سیستم های فکری مسلط موجود، از سیستم های نظری کلاسیک در دو شکل اصلی مارکسیسم مبتذل دولت گرا و دموکراسی خواهی پارلمانی در اداره و مدیریت وضع موجود سرمایه داری در برابر ما می گشاید که می توان از آن ها الهام گرفت اما همواره با حفظ نگاهی آزادانه و منتقدانه که ویژه ی هر اندیشه ی رهایی خواهانه است.

می دانیم که امروزه چپِ رهایی خواه با پرسمانی اساسی و حیاتی روبه روست: چگونه می توان نظریه و عمل در جهت تغییر وضع موجود را در گسست اساسی و ساختاری از سیستم های نظری و عملی تاریخی مبتنی بر سلطه که همانا حفظ و استمرار واقعیت موجود نظم سرمایه داری و سلطه گری است به پیش راند؟ مساله را مشخص تر من بدین گونه در سه پرسش زیر طرح می کنم:

۱- چگونه می توان در شرایطی چون جامعه ی کنونی ما در ایران، مبارزه حیاتی و مبرم ضد استبداد و ضد تئوکراسی را با مبارزه ضد سرمایه داری تلفیق و همراه کرد؟ به بیانی دیگر چگونه می توان مبارزه برای آزادی، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران را با مبارزه برای عدالت اجتماعی که ناگزیر در مقابل خود ستم و سلطه سرمایه را دارد، درآمیخت؟

۲- چگونه می توان مبارزه برای دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) که ناگزیر در شرایط کنونی ما از نوع دموکراسی نمایندگی و انتخاباتی است را با مبارزه برای دموکراسی واقعی که مداخله مستقیم و بلاواسطه مردمان و به ویژه زحمتکشان در اداره ی امور خود است، یا آن چه که ما دموکراسی مشارکتی، خودگردانی و خود مدیریتی می نامیم - که به واقع هدف و آرمان هر چپ رهایی خواه و کمونیست است - همراه و همسو کرد؟

۳- چگونه می توان در هم سویی و هم راهی با اشکال نوین جنبش های اجتماعی امروزی در دنیای کنونی برای تغییر و دگرسازی وضع موجود و جهانی دگر سازی و در گسست از شکل های سنتی «سیاست» و تحزب سنتی که همواره از گذشته تا کنون نگاه و سوی به قدرت و تصرف آن و حفظ و استمرار سلطه دارند، شکل های نوین فعالیت سیاسی و سازماندهی را ابداع کرد، به گونه ای که تغییر جامعه و جهان را در فاصله گرفتن از دولت و قدرت با دورنمای زوال دولت و در جهت سیاستی رهایی خواهانه اندیشید و راه کارهایی را برای آن تصور کرد؟

این سه پرلماتیک را من کوشش کرده ام در نوشتارهایی مختلف تا کنون در سه نظریه «گسست» مورد بررسی و تأمل قرار دهم: گسست از سیاست واقعاً موجود، گسست از تحزب واقعاً موجود و گسست از دو «سوسیالیسم» تاریخی: سوسیالیسم واقعاً موجود و سوسیال دموکراسی (۴).

متن کوتاهی که در زیر از بدیو به فارسی برگردانده شده است، در راستای چنین تأملات و پرسش انگیز هایی قرار دارد. بدون تردید خوانش آن نه برای پیدا کردن پاسخ بلکه بیشتر، همان طور که اشاره کردیم، برای بازگشایی افق های نظری دیگر سوای آن چه که همواره در ذهنیت سیاسی حاکم غالب شده است می باشد. این متن فصل هفتم از کتابی است که بدیو در سال ۱۹۸۴ زیر نام «آیا می توان سیاست را اندیشید؟» *Peut-on penser la politique* به نگارش در می آورد. من تصور نمی کنم که این کتاب را تا کنون به فارسی برگردانده باشند ولی می دانم که به زبان های دیگر ترجمه شده است. به هر صورت، خوانش آن را به علاقه مندان توصیه می نمایم.

این کتاب، با این که سال ها از انتشار آن می گذرد و در زمان اوج جنبش همبستگی لهستان به رشته تحریر درآمده است، اما ایده های اساسی اش، به گفته ی خود بدیو در گفت و گو ها و اثرات بعدی و تا کنونی اش، در خطوط اصلی و در حد بیان سرفصل ها هم چنان مورد تایید او می باشند. در متنی که در زیر می خوانید، بدیو دریافت خود از «سیاست» را در تمایز از سیاست سنتی و دولت گرا (از جمله مارکسیستی کلاسیک یا کهنه به گفته ی خود او) در گستره ی دخالت گری و سازماندهی طرح می کند. خواننده برای شناخت بیشتر از نظرات او البته باید هم به خود کتاب و هم به دیگر نوشتارهای سیاسی و فلسفی بدیو رجوع کند. این خطوط اساسی در گسست از آن چه که سیاست کلاسیک یا «سیاست واقعاً موجود» می نامیم را در چند نکته زیر خلاصه می کنیم:

- این که سیاست واقعی و نه آن چه که مبارزه برای تسخیر دولت می نامند که هسته ی کنونی سیاست غالب کنونی را تشکیل می دهد، از فرضیه ی فرضیه ها یا یک اصل بنیادین آغازین حرکت می کند. این که می توان به رخدادهایی که بیانگر گونه گونی و ناانسجامی اند، چون رخدادهای مردمی و کارگری، قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد نابود نشده است، که عدالت بخش گوهرین سوژه است، که می توان در آن جا که گسست از دولت روی می دهد و پیوند اجتماعی در فردیت های ایجابی گسترش می یابد، نتیجه و اثر رخدادهای را ردیابی و دریافت کرد.

- این که ابتکار جدید مارکسی در ارایه فرضیه راه بردی کمونیسم یعنی فرضیه ای است که زوال دولت و سیاست دولت گرا یعنی سلطه به گردد دولت را طرح می کند.

- این که تصمیم به ایجاد سازماندهی، اگر با چنین بینشی از سیاست در تمایز از سیاست دولت گرا درک شود، امری ضروری است. اما این تصمیم نه استوار بر داده ای ساختاری از نوع طبقاتی است و نه استوار بر داده ای منفعل از نوع عقیده عمومی چون ضرورت حزب برای تسخیر قدرت. سازماندهی، به سادگی یعنی سازماندهی سیاست چون دخالت گری جنبش های مردمی و زحمتکشی، در شرط بندی و در متن رخدادهایی که به باور بدیو در دیگر نوشته های سیاسی اش، ناممکن را ممکن می سازند.

هر جا که در متن علامت کروش [ ] آمده است، از مترجم و برای تفهیم بیشتر مطلب است.

پاریس - ۲ ژانویه ۲۰۱۴ - ۱۲ دی ۱۳۹۲

شیدان وثیق

الن بدیو

دخالت گری و سازماندهی. سیاست. آینده پیشین.

فصل هفتم از کتاب: آیا می توان سیاست را اندیشید؟

من پیرو مفهومی از سیاست هستم که در آن، تناسب قوا به حساب نمی آیند بلکه فرایندهای عملی اندیشه هستند که اهمیت پیدا می کنند. توجه کنیم که تا چه اندازه امروزه سیاست کهن از هر سو مفاهیم خود را نظامی کرده است: استراتژی، تاکتیک، بسیج، دستور جلسه، تهاجم و دفاع، تسخیر قدرت، ستاد فرماندهی، ائتلاف... مُدل جنگ همه

جا حاضر است. آن چه که حداقل از زبان سیاسی درک می‌شود، اصل بنیادین(۵) کلازویتز(۶) به گونه‌ای وارونه است. این که، گویی با همان واژه ها، سیاست ادامه‌ی جنگ است [و نه بر عکس].

آیا مارکس، در این نظامی‌شدن چهره‌ی سیاست، با کشاندن طبقات تاریخی در مبارزه‌ای بی‌امان، مسئولیتی دارد؟ من بیشتر مساله را بدین سان بیان خواهم کرد که او همان درک غالبِ کهن از سیاست را تایید می‌کند. یعنی سیاست چون ستیز برای قدرت و قهر چون چکیده‌ی معنایی این ستیز.

نوآوری مارکسیستی اما، به گفته‌ی خود مارکس در نامه به ویدمایر(۷)، کشف طبقات و مبارزه طبقاتی نیست. ابتکار جدید او در ارائه فرضیه راه‌بردی کمونیسم است. فرضیه‌ای که لغو سیاست چون سلطه و اعمال قهر به گرد آن را طرح می‌کند. ولی ابهامی که نزد مارکس وجود دارد این است که او همان برداشت کهن از سیاست چون ستیز برای تصرف قدرت را نگه‌ میدارد و تحقق شکل‌های نوآورانه‌ی آگاهی سیاسی را به آینده‌ای تحویل می‌دهد که پایان سیاست تصور می‌کند. پس بی‌تردید می‌توان گفت که مارکس بیشتر مضمون ممکن سیاستِ دگر را نشان می‌دهد تا این که از شکل پذیرفته شده سیاستِ امروزی بگسلد. به بیانی دیگر، مارکس بر ایده عمومی سیاست نشان زوال ممکن آن را می‌افزاید، ولی در عین حال تصور می‌کند که این زوال می‌تواند با وسایل همان سیاست کهنه، به مجرد قرار گرفتن آن‌ها در دست سوژه‌ی انقلابی یعنی کارگران، انجام پذیرد.

امروزه، به جای پیشگویی رسولانه، باید به استقلال سیاست نسبت به قهر دولتی فعلیت بخشید، با این که می‌توان راه چنین فرضیه [فرضیه قهر] را به طور خاص برای رخدادهای کارگری و مردمی حفظ نگهداشت. این پاسداری به طور ویژه نسبت دارد با آن چه که امروزه در لهستان رخ می‌دهد. آن جا که سیاست به هر حال درگیر با نگرش تغییر یافته‌ی ای از زمان می‌باشد. آن جا که پایداری و قوام سیاستِ کارگری بر توانایی اقدام تهاجمی آن سرانجام چیره می‌شود.

این که در ساحت خود، سیاست باید بتواند دولت و جنگ، زور و شورش را مهار کند، کمترین شکی در آن نیست. اما این که آنتاگونیسم [قهری برای تصرف قدرت] به مفهوم مرکزی سیاست درآید، موضوعی است که در باره‌ی آن باید امروز تردید کرد. [چند سال بعد در سال ۱۹۹۱ در کتابی تحت عنوان: بدیو - گفتگوها (جلد ۱)، وی در پاسخ به پرسشی در مورد نظرش نسبت به قهر موضع خود را چنین توضیح می‌دهد :

به من اجازه دهید پارانتزی در باره ی قهر باز کنم. اطمینان داشته باشید که بینش من نسبت به اوضاع و احوال دور از هر برداشت ملکوتی از آن است. من هرگز نگفته ام که قهر را باید کنار گذارد. من تنها توجه را به این نکته جلب کرده ام که در نظریه سوژه ام من برای تخریب، یک قدرت عمومی برای رسیدن به حقیقت قائل شده ام که اکنون معتقدم از چنین قدرتی برخوردار نیست. در نهایت، به نظر من، قهر خصلت ابزاری دارد و مناسباتش با فرایندهای حقیقت چنان است که بهتر است به جای طرد آن، کاربرد آن را به درستی مورد سنجش قرار دهیم. (۸)

امروز بیش از همه باید از خود پرسش کرد: چیست آن سیاستِ رادیکال که به ریشه و بُن می‌رود، مدیریت ضرورت را رد می‌کند، به فرجام‌ها می‌اندیشد، عدالت و برابری را پاس می‌دارد و به کار می‌برد، مسئولیت خود را در زمان صلح بر دوش می‌گیرد و در انتظار پوچ رسیدن فاجعه به سر نمی‌برد؟ چیست آن رادیکالیسمی که هم‌زمان تکلیفی بی‌پایان است؟ زیرا، چون روانکاوی نزد فروید، اگر صفت انقلابی سیاست را حفظ کنیم، باید سیاست انقلابی را امری اساساً پایان‌ناپذیر تلقی کنیم. این در حالی است که قانون تضاد آشتی‌ناپذیر کهن زمان دیگری جز زمان پایان دادن هر چه فوری به وضعیت کنونی نمی‌شناسد و قانون پارلمان‌تاریسم نیز، در بی‌تفاوتی نسبت به فرجام‌ها، دور تر از زمان حال راکدش که چیزی جز یک حساب‌داری در نوسان بین دو انتخابات نیست، نمی‌بیند.

در این جا، من طرح می‌کنم که هسته‌ی سیاست [سیاستِ دِگر در گسست از دو سیاستِ بالا]، دخالت‌گری در شرط بندی با ارجاع به رخداد (۹) با این فرضیه است که تحتِ «همان»، «دیگر» نهان می‌باشد و «دو» را به لحاظ ساختاری «یک» به حساب آورده‌اند. این دخالت‌گری اما ممکن نیست مگر تحتِ فرضیه‌ی فرضیه‌ها یا یک اصل بنیادین آغازین. این اصل که می‌توان به رخدادهایی که بیان‌گر گونه‌گونی و ناانسجامی‌اند قوام و تداوم بخشید، که سیاست توسط اقتصاد نابود نشده است، که عدالت بخش گوهرین سوژه است و می‌توان در آن جا که گسست از دولت روی می‌دهد و پیوند اجتماعی در بین فردیت‌های ایجابی گسترش می‌یابد، نتیجه و اثر رخدادهای رادیابی و دریافت کرد.

دخالت‌گری در شرط بندی یک وضعیت پیشا - سیاسی را با تفسیری که از آن به دست می‌دهد سیاسی می‌کند. رخداد در این جاست که خود را می‌سازد. این دخالت‌گری، در برابر ساختار «یک»، «دو» را قرار می‌دهد [«یک به دو تقسیم می‌شود»]. پس چیزی خلاف دخالت‌گری فاضلانه و

برنامه‌ای است. این دخالت‌گری در باره‌ی چه باید کرد اظهار نظر نمی‌کند بلکه در باره‌ی آن چه که تصور شده است نظر می‌دهد. این آینده‌پیشین سازنده و تشکیل‌دهنده است زیرا در عمل پس‌روی است که اندیشه خود را آشکار می‌سازد یا نمی‌سازد، هم در مورد فرضیه‌ی دخالت‌گر و هم در مورد بازی‌گران مستقیم در اوضاع و احوال مشخص.

این اندیشه وجود داشته است چون آنی که از دست محاسبه فرار کرده باشد، زیرا که صحبت کردن در باره‌ی آن، به اندیشه، در پاسخی که اندیشه را تایید می‌کند، موجودیت خواهد بخشید.

زمان آن چه که توتالیتاریسم می‌نامند زمان گذشته است. مشروعیت آن، یا افسانه‌ای است یا نژادی. زمان پارلمان‌تاریسم، پوچی کنونی در موجودی حساب‌داری است. زمان انقلابی کلاسیک، زمان آینده است.

اما زمان سیاسی واقعی [منظور زمان سیاستِ دگر متفاوت از سه زمان بالا] زمان آینده‌پیشین (یا پیش‌تاخته) است [وقتی چنین شد... چنان خواهد شد] (۱۰).

در این بُعد دوگانه‌ی پیشین و آینده است که زمان سیاستِ واقعی امر سازماندهی را به میان می‌کشد.

به طور معمول، سازماندهی در تنش میان کارکرد بیان‌گری و کارکرد ابزاری اندیشیده شده است. کارکرد بیان‌گری به معنای نمایندگی کردن است. در مارکسیسم، نمایندگی از طبقاتی است که توانایی سیاسی دارند. در لیبرالیسم، نمایندگی از گرایش‌های سیاسی است. کارکرد ابزاری به معنای سازماندهی منافع و آگاهی‌ها با میانجی‌گری برنامه است. بدین سان، در این سازماندهی، بحث بر سر این است که مواضع قدرت به تصرف آیند و در نتیجه برنامه‌ای به اجرا درآید که پاسخ‌گوی آن بیان‌گری باشد.

به باور من، این هستی‌شناسی سازماندهی یا تحزب مدرن که نظریه آگاهی سیاسی طبق برنامه را دیالکتیکی می‌کند، به طور مطلق در همه‌ی گرایش‌های سیاسی مشترک است. مارکسیسم عامیانه یا مارکسیسم کهن در این زمینه دست به هیچ گسست گویایی نمی‌زند. برنامه، پیوندگاه امر بیان‌گری و امر ابزاری، آگاهی و پراتیک دولتی، به نوبه‌ی خود تحت فرمان واقعیت‌های عمومی قرار می‌گیرد و در نتیجه، آن چه که مفروض است نمایندگی شود دیگر خوانا نیست. زیرا دولت، در بینش برنامه‌ای، می‌بایست ابزاری برای ابزار-حزب (حزب ابزاری) باشد، در حالی که به طور برگشت‌ناپذیری صاحب آن است، دولتی که بیان‌گر

هیچ چیز نیست جز این که خود را جدا می‌سازد. وظایف عمومی دولت الزاماتی را به اراده تحمیل می‌کنند که در بستر آن‌ها حفظ پیوند با دولت، حتا به قیمت ترور، بر اصل قطع پیوند با دولت ناگزیر چیره می‌شود. ایده‌ای که من از سیاست دارم ریشه در این قطع پیوند با دولت دارد.

در برداشت غالب لیبرالی یا مارکسیست‌نما و حتا فاشیستی، سیاست در حقیقت از بین رفته است. نه ایده طبقاتی و نه ایده افکار عمومی جایی در آن نمی‌توانند داشته باشند. این ترکیب مرکب دولت و اقتصاد است که تمامیت آن چه که آشکار است را اشغال کرده است. احزاب مدرن، چه در نظام‌های تک حزبی و چه پلورالیستی، صلاحیت واقعی خود را تنها از دولت کسب می‌کنند. دولت، با این که عنصر اصلی ساخت سیاسی است، اما در خود، غیر-سیاسی (۱۱) است. در این جا در حقیقت بحث بر سر تضاد هگلی دولت و جامعه مدنی نیست. بحث بر سر نامیدن مکانی است که در آن جا سیاست بازسازی می‌شود. شانس عملی شدن این بازسازی نیز تنها در استقلال سیاست نسبت به دولت است. نه به این دلیل که دولت عامل مخالف یا متضاد است بلکه بدین سبب که غیر-سیاسی است. از این جا به شکل دهی دخالت گری مستمر و پر خطر و متکی بر کارگران می‌رسیم که تنها هدف آن این است که در هر لحظه خصلت رخدادی ذاتی (۱۲) سیاست را پاس دارد.

بدین ترتیب، اگر از سازماندهی چنین درکی را داشته باشیم، تصمیم به ایجاد آن امری ضروری می‌شود. این تصمیم نه بر داده‌ای ساختاری از نوع طبقاتی استوار است و نه بر داده‌ای منفعل از نوع عقیده عمومی [چون ضرورت حزب برای تسخیر قدرت]. سازماندهی، به سادگی یعنی سازماندهی سیاست [مستقل و جدا از دولت‌گرایی] یا سازماندهی آینده پیشین.

ژانویه ۲۰۱۴ - دی ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

---

یادداشت‌ها

(۱) هستی و رخداد: L'être et l'événement

(۲) در : L'hypothèse communiste و L'idée du communisme

(۳) سیاست‌رهای: Politique d'émancipation

(۴) رجوع کنید از جمله به نوشته‌ی من تحت عنوان: ادای سهمی در پاسخ به دو پرسش : کدام سوسیالیسم و کدام چپ در

سایت وحدت چپ و سایت‌های دیگر.

(۵) اصل بنیادین یا اکسیوم : Axiome

(۶) Clausewitz

(۷) Weydemeyer

(۸) Badiou – Entretiens (۱) Ed. Nous, p.۱۱۶

(۹) رخ داد : Evénement

(۱۰) آینده پیشین یا پیشناخته : Futur antérieur

(۱۱) غیر-سیاسی : a-politique

(۱۲) ذاتی : Immanent

# کاهش آمار اشتغال، افزایش آمار طلاق زنان ایرانی

گفتگوی رویا کریمی مجد از رادیو فردا با مهرداد درویش پور

به راستی کشور دیگری را نمی‌شناسم که شکاف میان ملت و دولت و علایق فرهنگی و رفتاری ملت و دولت چنین عمیق باشد. هیچ بخش از رفتار مردم ایران به خصوص شهر نشینان، شباهتی با الگوهای اسلامی که حکومت تبلیغ می‌کند ندارد

روانشناسان می‌گویند داشتن شغل و حرفه از ملاک‌های سلامت روان است. براین اساس فردی که شغل و حرفه‌ای داشته باشد و در آن نیازهای اساسی‌اش مانند احساس تعلق به جامعه کاری، توانمندی، ارزشمندی و حس استقلال مالیش تامین شود، سلامت روانی بیشتری خواهد داشت. در این میان فعالان مسایل زنان نیز می‌گویند هر چه در یک جامعه مدنی، زنانی توانمندتر و مستقل‌تر وجود داشته باشد، جامعه سالم‌تر خواهد بود.

در این میان فعالان مسایل زنان نیز می‌گویند هر چه در یک جامعه مدنی، زنانی توانمندتر و مستقل‌تر وجود داشته باشد، جامعه سالم‌تر خواهد بود.

با این همه اما مسعود نیلی مشاور رئیس‌جمهور در امور اقتصادی؛ در مرداد ماه سال جاری اعلام کرده بود که نرخ بیکاری زنان بعد از سال

۱۳۸۵ حدود ۱۰ درصد افزایش یافته است. به گفته او، تعداد شاغلان زن در سال ۱۳۶۵ کمتر از یک میلیون نفر بود که تا سال ۱۳۸۴ به چهار میلیون نفر رسید. با این حال در حد فاصل بین سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ حدود ۹۰۰ هزار نفر از تعداد شاغلان زن کم شده است.

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس ساکن سوئد دلیل کم شدن تعداد زنان شاغل را تفکر حاکم بر جمهوری اسلامی می‌داند و به رادیو فردا می‌گوید: «جمهوری اسلامی به شدت علاقه مند است که باروری تولید را بالا ببرد و این جز با خانه نشین‌تر کردن هر چه بیشتر زنان میسر نیست. امروز تنها ۱۴ درصد زنان در بازار کار ایران حضور دارند و این رقم در مقایسه با سال ۱۳۵۵ تغییر چندانی نکرده است، این در حالی است که در سال‌های اخیر در همه کشورهای جهان، اشتغال زنان به مراتب بیش از گذشته شده است. اما جمهوری اسلامی حتی این درصد کم از حضور زنان در بازار کار را به راحتی تحمل نمی‌کند. وقتی جاه طلبی دو برابر کردن جمعیت ایران وجود دارد، این جاه طلبی با اشتغال زنان و توجه زنان به خواسته‌های خودشان در تضاد است و خانه نشین کردن زنان بهترین راه افزایش جمعیت است.»

اما آیا می‌توان بار افزایش جمعیت را تنها بر دوش ۱۴ درصد از زنان جامعه گذاشت؟ علاوه بر اینکه حذف این ۱۴ درصد از بازار کار، نمی‌تواند تغییر چندانی در وضعیت عمومی بیکاری در جامعه ایجاد کند. مهرداد درویش‌پور پاسخ می‌دهد: «در نظر بگیرید که به هر حال جمهوری اسلامی حکومتی است که - بدون این که بخواهیم شعار بدهیم یا غلو کنیم - زن ستیزی یکی از ایدئولوژی‌های اصلی این دولت است. از همان زمانی که آیت الله خمینی در ایران به قدرت رسید با صراحت وظیفه زنان را خانه‌داری، مراقبت از شوهر و تولید مثل تلقی کرد. این طرز تفکر در ایران قدرتمند است و هر زمان که جریان‌های بنیادگرا قدرت را به دست می‌آورند، در صدد طالبانیزه کردن جامعه بر می‌آیند و این را در همه زمینه‌های آموزش، سیاست و غیره دنبال می‌کنند. در زمینه حقوق زنان آنها سعی می‌کنند با خانه نشین کردن زنان اقتدار خود را تحکیم کنند.

در یک حکومت زن ستیز عقب راندن هر چه بیشتر حقوق زنان، در تحکیم قدرتش نقش کلیدی تری دارد. «

اما همه آمارها مانند آمار اشتغال زنان سیر نزولی ندارند، براساس آخرین آمار منتشر شده از سوی نایب رئیس کانون سردفتران ازدواج و

طلاق در ایران در هر ساعت ۱۶ طلاق ثبت می‌شود و در استان‌هایی چون کرمان، ثبت طلاق با رشد ۸۵ درصدی روبرو بوده است.

کارشناسان مسایل زنان می‌گویند بالا رفتن آمار اشتغال و البته طلاق، بیشتری تاثیر را در تغییر وضعیت زنان در جهان داشته‌اند. براساس آمار منتشر شده در ایران، میزان طلاق عاطفی ثبت شده در کشور بیش از دو برابر طلاق با دلایل دیگر است. این در حالی است که قوانین جمهوری اسلامی، حق درخواست طلاق را متعلق به مردان می‌داند.

مهرداد درویش پوراز شکاف میان حکومت و مردم می‌گوید: «به راستی کشور دیگری را نمی‌شناسم که شکاف میان ملت و دولت و علایق فرهنگی و رفتاری ملت و دولت چنین عمیق باشد. هیچ بخش از رفتار مردم ایران به خصوص شهر نشینان، شباهتی با الگوهای اسلامی که حکومت تبلیغ می‌کند ندارد، نه در مد لباس، نه در فرم آرایش و نه در شکل زندگی.»

این شکاف در شرایطی به گفته درویش‌پور روز به روز عمیق‌تر می‌شود که زنان ایرانی نیز روند جهانی شدن را طی می‌کنند و طلاق دیگر در جامعه ایرانی یک تابو تلقی نمی‌شود. مهرداد درویش‌پور بالارفتن میزان طلاق‌های عاطفی را نتیجه سخت گیرانه بودن قوانین جمهوری اسلامی می‌داند: «افزایش خود آگاهی زنان در افزایش طلاق‌ها نقش مهمی دارد. طلاق‌ها در بسیاری از کشورها با پیشقدمی زنان بوده است. یک اصطلاح فمینیستی می‌گوید مردان وقتی فرد دیگری را پیدا می‌کنند، طلاق می‌خواهند و زنان وقتی خود را می‌یابند به دنبال طلاق هستند. افزایش خود آگاهی زنانه در جامعه ما یک روند غیر قابل انکار است که ستمگری جمهوری اسلامی ایران تنها این فرآیند را دامن زده.»

به گفته درویش‌پور زنانی که امروز از خود آگاهی بالاتری برخوردارند، نسل جوانی که با الگوهای زندگی مدرن بیشتر آشنایی دارد و بیشتر به فردیت و تحقق خودش می‌اندیشد، روشن است که در درجه اول به جای پاسداری از خانواده مقدس، خودش را متحول کند. این جامعه شناس می‌افزاید: «امروز نارضایتی نسل جدید زنان جوان از الگوهای پدر سالار بسیار شدید است و تحقیقات نشان می‌دهد افزایش قدرت زنان، در افزایش جدایی‌ها نقش دارد و البته خود این جدایی‌ها به مردان یاد می‌دهد که کمی برابرتر رفتار کنند.»

تلاش برای محدود کردن زنان در قالب خانواده اما تنها به حذف آنان از حوزه اشتغال و سخت گیرانه‌تر شدن قوانین طلاق محدود نمی‌شود. یک شنونده رادیو فردا می‌گوید: «من سال ۵۲ استخدام شدم و ۴۰ سال است

که برای خودم و ۳۰ سال است که برای فرزندانم بیمه پرداخت می‌کنم. حالا جمهوری اسلامی، به زور و جبر ما را به زیر مجموعه پوشش همسر از دنیا رفته ام منتقل کرده. این یعنی تحقیر کردن و به حساب نیاوردن زنان. چرا بعد از ۴۰ سال پرداخت بیمه، آن را اصلاً در نظر نگیرند و بروم زیر پوشش همسری که از دنیا رفته است؟»

به نقل از رادیو فردا